

در بحث معرفه مهدی ما مدام روی یک بحثی ایستاده‌ایم، حالا می‌خواهیم یک سری نتیجه مهم را از آن بگیریم. و آن اینکه از دنیا به سمت پیشا ظهور، و به سمت ظهور، و بعد استقرار حاکمیت، رجعت و قیامت حرکت کردن؛ لوازمی دارد. و یکی از معانی اش این است که، دو نقطه فرض کنید که می‌خواهید این دو نقطه را به هم برسانید، و خطی بین این دو نقطه بکشید، معنی اش این می‌شود که هرچقدر فاصله می‌گیرید و به سمت جنبه ظهور حرکت می‌شود، رفته‌رفته احکام دنیوی ضعیف و احکام قیامتی قوی می‌شود. حکم، حکم‌های قیامتی می‌شود. و احکام ماده و عالم ماده کم می‌شود در آن. برای همین است که هم در بحث‌های احکام، نه اینکه احکام نقض می‌شود، بلکه به لحاظ احکام شدت پیدا می‌کند حتی. مثلاً روایاتی که از این دست دارد که احکام، داوودی می‌شود. یعنی حکم‌های داوودی انجام می‌شود، یعنی حکم دیگر در بینات و ایمان نیست. که کسی بتواند با فریبکاری، مثلاً یک قضاوت یا یک قاضی را فریب دهد، احکام داوودی می‌شود یعنی بر اساس، چون بی‌تنبه قرار بود چه بشود؟ ما در نظام‌های طلبگی خودمان می‌بینیم دیگر، این بحث را داریم که بی‌تنبه قرار بود واقع نمایی داشته باشد. در احکام قیامتی، نزدیک به قیامت کما این که خود قیامت «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» است. خود عمل حاضر است. دیگر اینجوری نیست که یک بی‌تنبه‌ای به این معنا. حالا بی‌تنبه شدید می‌شود، یعنی خود واقع خودش را نشان می‌دهد. لذا در دوره حضرت، در دوره استقرار حضرت، کسی بر اساس بی‌تنبه شهادت نمی‌دهد، و نظام قضایی بر اساس بی‌تنبه نمی‌گذرد، بر اساس علم ولایی امام می‌گذرد.

جواب سوال: حالا آن موقع عرض خواهیم کرد، که نوع ارتباطی که بقیه هم در نظام ولایی پیدا می‌کنند، کلاً غلبه احکام تن از بین می‌رود. حالا این‌ها به چه درد الان ما می‌خورد؟ این هم خودش یک بحثی است، که کلاً غلبه احکام روح غلبه پیدا می‌کند. اینجوری است که امام می‌نشیند قضاوت می‌کند، نه اینکه امام می‌نشیند پشت اسکای روم و شاک و متشاک می‌آیند آنجا و امام قضاوت می‌کند. چه قضات دیگر قضاوت کنند، چه امام قضاوت کند، آن قضاوت قضاوت امام است. این است که «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا» یکی از گزینه‌های این قضیه این است. چرا؟ چون قرار است که، حالا این را اتفاقاً می‌خواهیم محل بحث قرار دهیم، روایت این حوزه را هم می‌خواهیم بفهمیم که چطور می‌شود گاهی اوقات می‌گویند مثلاً مدت استقرار حضرت یا ظهور ۷ سال است، گاهی اوقات می‌گویند ۳۰۹ سال است، ۳۱۳ سال است، نمی‌دانم ۳۰۹ سال به اندازه اصحاب کهف است، یا ۱۹ سال است و این‌ها، این اعداد از کجا درآمده و چه معنایی دارند؟ پس شما دارید به سمت احکام قیامت می‌روید، احکام دنیا سرعت است. سرعت و حرکت، ممکن است یک مقدار از این بحث به درد کسانی بخورد که یک مقدار فلسفه خواندند، ولی من مجبورم که این‌گونه توضیح دهم. سرعت و حرکت جزء کمالات محسوب نمی‌شود، حرکت جزء نقائص محسوب می‌شود. چون این مربوط به عالم ماده است. وقتی حرکت زیاد می‌شود و زمان در آن مطرح می‌شود، شما تقریباً به لبه‌های عدم دست پیدا می‌کنید. شما در زمان، چون زمان متصرم الوجود است یک حالتی است که نه قبلش هست و نه بعدش هست. خود آنش هم به عنوان جزء لایتجزی، آن هم نیست. یعنی فرض کنید که وقتی شما در بحث حرکت قرار می‌گیرید، تقریباً به لبه‌های عدم می‌رسید. چون نه قبلش هست، نه بعدش هست، آن آن هم که اصلاً در زمان نیست، آن لا زمان است، در حقیقت بی‌زمانی است.

لذا این‌گونه که ما فکر می‌کنیم یک دنیای پر حرکت و پر سرعت، این پر حرکت بودن چیزی را نشان نمی‌دهد، و جزء کمالات محسوب نمی‌شود. این مدام دارد سیطره کمیت را در این عالم نشان می‌دهد. که کم و کمیت در این عالم زیاد می‌شود و سیطره پیدا می‌کند، مدام عناصر کتی زیاد می‌شوند، معنی اش این است. شما وقتی که به سمت قیامت حرکت می‌کنید، در قیامت چه اتفاقی می‌افتد؟ در آنجا سکون وجود ندارد. چون سکون هم جزء کمالات نیست، سکون یک معنای لبه‌ای دیگری از حرکت است به عبارتی. آنجا ثبات وجود دارد، ثبات با سکون متفاوت است. ثبات مانند علم حضوری می‌ماند در علم، در مقابل علم حصولی که در آن حرکت است. در علم‌های حصولی به دلیل اینکه حرکت دارد در آن انجام می‌شود، چیزی که دارد برای شما به صورت علم روشن می‌شود، یک اتفاق پر حرکت است، به عبارتی علم‌های شما حرکت می‌کند. ولی وقتی که علم

تبدیل شود به علم حضوری، در علم‌های حضوری حرکت نیست ثابت هست. احکام همینجوری که می‌رود، می‌گویم تشدید می‌شود برای همین است، وقتی که می‌خواهند قضاوت کنند، قضاوت دیگر بر اساس بیّنه نیست، چون بیّنه قرار است آنجا واقع نمایی داشته باشد. واقع مدام دارد خودش را نشان می‌دهد، وقتی که واقع زیاد خودش را نشان می‌دهد، و مصداقی از «وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» است. خدا مخرج است آنجا «مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» را، آنجا خیلی وقت‌ها احکام قیامتی که دیگر غفلت و تغافل و بپوشانیم و لاپوشانی کنیم و این‌ها از این قسم اتفاق نمی‌افتد، هرچقدر شما به جنبه‌های یلی الخلقی‌اش و به سمت این دنیایش نگاه می‌کنید، در آن پرده‌پوشی‌ها بیشتر است. ولی به دلیل اینکه شما وقتی می‌روید و می‌خواهید به نقاطی دست پیدا کنید که به تعبیری که توضیحش را مفصل دادم، شیطان در آن سر بریده شده، یعنی جهل برطرف شده. هرچه می‌ماند عناد است. احکام شدید می‌شود این‌گونه می‌شود، برای همین است که گفتند اگر کسی در این دنیا حد بخورد، یک بار، دوبار، سه بار حد بخورد بار چهارم چه می‌شود؟ اعدام می‌شود. آنجا بار اول است که اعدام می‌شود، چرا؟ به دلیل اینکه فلسفه حد یک مقداری‌اش برمی‌گردد به این نکته که کشف بشود این عناد ندارد، یعنی این یک مجازات‌هایی داشته باشد، بالاخره بر اساس یک درء واقعی، یعنی شبهه واقعی که «تدراً الحدود بالشبهات» بر اساس یک درء واقعی ممکن است یک مقداری مطلب برایش روشن نشده بوده و... یک مهلت‌ها و فرصت‌هایی دارد، این مهلت‌ها و فرصت‌ها در مجازات‌های حدی خودش را نشان می‌دهد.

در دوره‌ی ظهور و استقرار، دیگر به دلیل نبود وسوسه بیرونی، جهل و ترس، اگر کسی عملی انجام دهد، مطلقاً از سر عناد انجام می‌دهد، چون از سر عناد انجام می‌دهد بدون هیچ زمینه‌ای از وسوسه، از نظام درونی خودش دارد انجام می‌دهد. این همان بار اول مجازات حدی‌اش اعدام است! یعنی نکته این‌که احکام شدید می‌شود، به خاطر این‌که شما دارید به سمت قیامت حرکت می‌کنید. و دارید به سمت معادلاتی حرکت می‌کنید که ما امروز، این بحث‌ها به این دلیل مفیدند که همان‌طور که برای مرگ باید استعداد ایجاد شود برای شخص، یعنی احکام آن سمت را برای خودش استعداد ایجاد کند. من بارها این مثال را زده‌ام، که شما فرض بفرمایید یک جنین، درست است چشم و گوش و دست و پا و این‌ها به کارش نمی‌آید، ولی دارد استعداد آن سمت را کسب می‌کند، برای این‌که در زندگی پس از تولد با آن دست و چشم و این‌ها حرکت می‌کند. وگرنه آن چشم و گوش اصلاً به دردش نمی‌خورد. همه تغذیه‌اش از بند نافش است، حتی نفس کشیدنش. یعنی با شش نفس نمی‌کشد، اکسیژنش را از طریق بند نافش می‌گیرد. منتها بالاخره باید شش خود را در بیاورد! چشمش را در بیاورد، این چیزها را در بیاورد که وقتی رفت آن سمت آماده باشد. حالا چون مسئله زایمان یک مسئله کاملاً مقطعی است و یک دفعه وارد این دنیا می‌شود، ولی مسئله ظهور و پیشا ظهور و این‌ها، باز یک مسئله طیفی است. که اگر کسی استعداد پیدا کند، رفته رفته به تناسب افراد زمان برایش فرق می‌کند.

شما در فیزیک این را می‌دانید که هر کسی زمان مخصوص خودش را دارد، این مفصل در فیزیک آمده، زیرا زمان بعد چهارم حرکت است، یعنی از حرکت زاییده می‌شود. این‌هایی که می‌گویم مقدمات مهمی است. ممکن است برایتان سوال شود که به چه درد مهدویت می‌خورد، ولی صبر کنید به درد می‌خورد. چون در دنیا بحث غلبه احکام تن از بین می‌رود، بر اساس زمان شمس و قمر نیست، اسم زمانش می‌شود زمان ولایی. چون آنجا دیگر شمس و قمر معیار نیست، و حرکت‌های شمس و قمر معیار نیست. چون میزان این احکام می‌آید پایین و اصلاً تأثیرگذاری شمس قمر پایین می‌آید، «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ إِمَامٍ» چون به نور امام حرکت می‌کند زمان مدلس فرق می‌کند، می‌شود زمان ولایی، در مقابل زمان شمس و قمری. وقتی که می‌شود زمان ولایی زمان‌ها با هم فرق می‌کند، زمان‌هایی که آدم‌ها پیدا می‌کنند با همدیگر متفاوت است. بسته به نحوه ارتباطش با امام است. می‌خواهم بگویم مدل فرق می‌کند، کما اینکه شما نگاه کنید برای مدل سازی عرض می‌کنم، نمی‌خواهم این را استدلال کنم. کسی کامپیوتر دستش باشد یا دستش نباشد، شما الان تفاوت برکت در زمانش را حس می‌کنید؟ اگر کسی کامپیوتر دستش نباشد و بخواید مثلاً هزاران عدد را در همدیگر ضرب کند، این چقدر طول می‌کشد بر او؟ شاید مثلاً سالیانی طول می‌کشد بر او. ولی وقتی که کامپیوتر دستش باشد زمانش یک مدل دیگری می‌شود بر او، نمی‌خواهم بگویم این آن است دقت کنید، صرفاً می‌خواهم به عنوان یک تقریب به ذهن عرض کنم، یک دفعه می‌بینید که هزاران و ده‌هزار و صد‌هزارتا عمل برای

او تبدیل می‌شود به کسری از ثانیه! او باید سالیانی وقت بگذارد و آن کار را انجام دهد، این دارد در کسری از ثانیه همان کار انجام می‌دهد. اصلاً طیّ الزمان به عنوان اینکه حضرت صاحب الزمان است. صاحب الزمان چند تعبیر دارد، یکی صاحب این زمان، منظورمان اینجوری است، صاحب هر زمانی. در صورتی که حضرت صاحب الزمان و صاحب المكان می‌شود، حضرت صاحب الزمان است.

آن موقع مدل بحث برکت در رزق، برکت در وقت، همه این‌ها تفاوت پیدا می‌کند، مدل‌هایش عوض می‌شود. غلبه احکام تن از بین می‌رود، غلبه احکام روح می‌شود، چون اساساً در قیامت اینجوری است، غلبه احکام روح است. من یک موقع نحوه ارتباطات يوم الظهور را خدمتان عرض کردم، این چیزی که می‌گویند حضرت در هر جایی صحبت می‌کنند همه می‌شنوند، همه چیز می‌شود قاع صفصف، همه حضرت را می‌بینند. ما مدام می‌خواهیم با غلبه احکام تن ببینیم، می‌گوییم حتماً یک دوربینی هست، البته این برای تشبیه و تقریب به ذهن بد نیست، اینکه شما فکر کنید، ببینید می‌شود همزمان همه امام را ببینند، اگر دوربین روی هر کسی هم باشد همه می‌توانند همدیگر را همزمان ببینند. این برای تقریب به ذهن است، اما مسئله اینجوری نیست که، این دوباره می‌شود یک مسئله دنیوی. نه در مسئله اخروی که همه چیز صاف شده و شده قاع صفصف، مدام دارند می‌گویند روز ظهور و روز استقرار حضرت پستی بلندی‌ها از بین می‌رود. این پستی بلندی‌ها از بین می‌رود، بالاخره کرویت زمین که از بین نمی‌رود، شما اصلاً فرض کنید که زمین صاف صاف باشد، بالاخره به لحاظ کرویت نمی‌شود آن سمت زمین را دید. ولی گفتند هر کسی هر جا هست هر جای زمین را می‌بیند. امام هم همه را می‌بیند، همه هم امام می‌بینند. همه امام را می‌بینند نه به این سبکی که روز من و شما می‌بینیم، یا فرض کنید به سبک دوربین‌های آنالاین و چیزهایی که آنالاین پخش می‌کند، نه این که باز هم دنیا است. ولی برای تقریب به ذهن چیز خوبی است، که شما بدانید می‌شود همدیگر را دید.

در عالم ثبات علم‌های حضوری جدی می‌شود، چون غلبه روح می‌شود. آنجا هم «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ الْإِمَامِ» است، چون اینجوری است دارد نور امام نورافشانی می‌کند. و ادراک می‌شود که این نورالامام است. یعنی ادراک می‌شود شمس و قمر هم که دارند حرکت می‌کنند این نورالامام است. هر کسی با نورالامام همین امروزش، اگر حرکت می‌کند او زمانش با زمان‌های بقیه متفاوت می‌شود. کما اینکه الان شما مفهومی به عنوان برکت در رزق دارید، مفهوم برکت در رزق یعنی چی؟ رزق با برکت یعنی چی؟ این را برای خودتان حل کنید که رزق با برکت یعنی چی، یعنی رزقی که از یک ثبوت و دوام و زایشی برخوردار شده. یعنی این رزق مدام دارد زایش می‌کند. به عبارتی در رزق با برکت، مگر اینجوری نیست که مثلاً طرف با ۱۰ میلیون تومان، ما رفته بودیم خانه پسر آشبخ رجبعلی خیاط، حالا مدام اصرار کرد و بالاخره ما هم رفتیم و گفتیم تنها بازمانده است. چرخ آشبخ رجبعلی آن گوشه بود، همان چرخ پدالی سینگر، می‌گفت پدرم با این بالای ۱۰۰ یتیم را بزرگ کرده! می‌شود رزق با برکت، حالا شما هرچقدر روی کاغذ بگذاری که چه جوری می‌شود بالای ۱۰۰ یتیم را با این چرخ خیاطی اداره کرد، ممکن است این مفهوم نشود، ولی رزق با برکت یعنی همین. رزقی که یک دوام و ثبوتی دارد، و دارد مدام در آن زایش می‌کند. اصلاً برکت یعنی اینکه سینه شتر ۲۰:۱۲ خورد به، اینجا را در شتر می‌گویند برک دیگر، پارچه‌های برکی هم همین است، پارچه‌هایی که از این قسمت شتر یک پارچه‌های بسیار نرم و با دوامی است، به این‌ها می‌گویند پارچه‌های برکی. وقتی سینه شتر می‌خورد زمین می‌گویند تبرک، مبارک. اسم‌های الهی هم همینجوری است، «تبارک اسم ربک» اگر کسی با اسم الهی حرکت کند، در آن برکت پیدا می‌شود.

در آیات قرآن یک ترندی هست، اگر دقت کنید می‌بینید که وقتی شتر می‌خواهد بنشیند و استقرار پیدا کند، اول سینه‌اش را به زمین می‌زند. یعنی از ثبات برخوردار می‌شود، از دوام برخوردار می‌شود. می‌گویم اصلاً به سینه شتر می‌گویند برک. یک ترند قرآنی هست که شما می‌توانید بروید مفصلش را ببینید. شما هر چقدر به توحید نزدیک می‌شوید، و به عبارتی به امام نزدیک می‌شوید که جلوه دیگری از توحید است، مفاهیم مدام منسجم می‌شود و با همدیگر ارتباط پیدا می‌کند، با انسجام، ثبوت، شما به این عبارت‌ها در قرآن دقت کرده‌اید که مدام «لِيُنَبِّتَ وَلِيَرْبِطَ عَلَيَّ قُلُوبَكُمْ» مدام با ثبات و استقرار و همگن شدن و مثلاً اینجور چیزهایی شما برخوردارید. واژه‌های این مدلی است. شما هر چقدر فاصله می‌گیرید واژه‌هایش پاشیدگی و تفرقه

و اختلاف و همه‌اش این مدلی است، واژه‌های قرآن تبدیل می‌شود به حالت‌های پاشیدگی «نَقَضْتُ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاً» و «فَقَتِلَ قَدْ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» یعنی بر اساس لغزش و مثلاً شما می‌رسید به این واژه‌ها. وقتی آن سمتی حرکت می‌کنید می‌رسید به واژه‌های انسجام و استقرار و ثبوت. برای همین است که هر مقداری کسی خودش را به بحث توحید و امام نزدیک کند، عملاً دارد خودش را به بحث ثبات نزدیک می‌کند. دقت کنید ثبات، نه سکون. سکون هیچ ارزشی ندارد. آن چیزی که ارزش دارد ثبات قدم است، ثبات فکر است. دارد خودش را به این مفاهیم نزدیک می‌کند، لذا همه چیز برکت می‌کند. از جمله زمان برکت می‌کند.

آن موقع برکت زمان معنی‌اش چیست؟ که ما فی الجمله می‌فهمیم که یک نفر ممکن است در یک زمانی خیلی کار انجام بدهد، می‌گویند عمرش با برکت است. خب این چرا در مدت عمرش با برکت می‌شود؟ نه اینکه تولیداتش زیاد است، ممکن است «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» است، همینجوری هم مدام تولید می‌کند ولی تولیدات چرت و پرت! به معنای تولید زیاد نیست. ممکن است یک نفر صدها جلد کتاب بنویسد «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» یعنی دارد با بی‌قراری کتاب می‌نویسد. در حالت ثبات نیست، دنیوی دارد کتاب می‌نویسد. به لحاظ این که دارد دنیوی کتاب می‌نویسد، تاریخ مصرف کتاب‌هایش تمام می‌شود. شما فکر می‌کنید یک کسی کتاب بنویسد راجع به داس، اصلاً تمام شده دیگر، این کتاب به پایان رسیده. تا یک نفر مثل علامه طباطبائی تفسیر قرآن بنویسد، که حالا عرض می‌کنم در آخرالزمان و پیشا ظهور، هر چقدر به سمت خواندن قواعد پیش بروید درست‌تر است، به سمت خواندن قواعد. یعنی در فقهش هم قواعد فقهیه بخوانید. در بحث‌های دیگرش هم قرآن زیاد بخوانید، چون این‌ها حکم قواعد دارد، یعنی به عبارتی حکم ثبات دارد. این‌ها خواندن ثوابت است. نه اینکه بخواهم بگویم تولید زیاد دارد، تولید زیاد ممکن است واقعاً من باب «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» هر طرفی شوت شود و یک تولیدی از خودش داشته باشد. معنی‌اش این نیست، معنی‌اش این است که یک عمر با برکت یعنی عمری که با ثبوت و قرار و دوام، اصلاً وقتی هم که طرف می‌رود اصلاً انگار نرفته. مثلاً ما الان واقعاً در مورد علامه طباطبائی احساس می‌کنیم که نرفته! چون همه‌اش در حوزه بحث این است که علامه طباطبائی این را گفت، علامه طباطبائی آن را گفت. یا بالا با فاصله بی‌نهایت ائمه را ما اصلاً فکر نمی‌کنیم از بین رفته‌اند. همچنین تصویری راجع به امام نداریم. می‌بینید که امام انگار کاملاً زنده است، دارد کار می‌کند، در قلوب شیعیان دارد کار می‌کند و آن‌ها را به سمت‌هایی هدایت می‌کند و... یعنی شما دارید به سمت دوام حرکت می‌کنید.

حالا این مقدمه را که عرض کردیم که در آن خیلی از مسائل را انشاءالله بار خواهیم کرد از مسائل غلبه‌ها، و اینکه وقتی غلبه روح بر بدن انجام می‌شود، و هرکسی زمان خودش را پیدا می‌کند. کسی آن موقع ممکن است زمانش به دلیل نظام زمانی ولایی، نه نظام زمانی ارضی. اگر فیزیک نخواندید این گزاره از فیزیک در بیاورید، می‌دانید که هرکسی زمان مخصوص خودش را دارد، همین الانش هم همینجوری است. منتها چون حرکت‌هایمان سرعتش نزدیک به هم است، سرعتمان نزدیک به همدیگر است، این را یک زمان معیار درست کردند به عنوان گردش زمین به دور خودش، و گردش زمین به دور خورشید. یک معیار درست کردند وگرنه همین الان هم زمان متفاوت است، زمان هر کی با زمان یکی دیگر متفاوت است، زمان خودش را دارد چون حرکت خودش را دارد. می‌دانید که این در فیزیک جزء مسلمات فیزیک است. تا اینجوری داریم همدیگر را می‌سنجیم. حالا شما فکر کنید یک نفر در زمان ولایی قرار بگیرد، یعنی دارد به اشراق امام حرکت می‌کند. اگر اینجوری بشود اصلاً زمانش فرق می‌کند، چه جوری می‌شود؟ ببینید می‌خواهم اینجور روایات را بفهمیم، گفتند زمان بطیء می‌شود، یعنی زمان کند می‌شود. یعنی یک سال این، معادل ده سال آن است. یعنی این دارد یک سال عمر می‌کند، آن یکی دارد ۱۰ سال عمر می‌کند.

این آیه سوره مبارکه حج را بیاورید، نمی‌دانم این بحث برایتان جذاب هست یا نه، برای خود من که جذابیت دارد، مهم است. با این حل می‌شود، چون من می‌خواهم حکم قواعد را حل کنم اینجا، تا اینکه مثلاً یک سری روایت را همینجوری بخوانیم و نفهمیم و بگویم خب اینجوری است، ۳۰۹ سال شبیه اصحاب کهف، اصلاً برای چی ۳۰۹ سال است به اندازه اصحاب کهف؟ و گفتند به اندازه اصحاب کهف. یعنی نه اینکه ما تشخیص دادیم که ۳۰۹ سال شبیه اصحاب کهف، گفتند به اندازه اصحاب کهف. یعنی این غارنشینی چیست؟ قضیه لبس غارنشینی ما کجاست؟ اصلاً قضیه‌اش چیست؟ غارنشینی با امام،

در چه غاری رفتیم با امام که ۳۰۹ سال طول می کشد؟ این همان نکته مهم بحث است که باید بفهمیم. شما نگاه کنید در سوره مبارکه حج، آیه ۴۷ صفحه ۳۳۸ «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ» که می دانید «عِنْدَ رَبِّكَ» «رَبِّ الْأَرْضِ» کیست؟ امام است. «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» یادتان هست که ما این بحث های قیامت را به بحث های ظهور و استقرار و رجعت و این ها می گرفتیم مفصل ابتدای بحث ها این را بحث کردیم. «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ» در نزد امام، در آنجا «عِنْدَ رَبِّكَ» همچنین باقی می شود. جزء «عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» است، یلی الخلقی اش است که «عِنْدَكُمْ» می شود «يُنْفَذُ»، «عِنْدَ اللَّهِ» می شود «بَاقٍ». «كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» چون می خواهد این را بگوید، که بالاخره ما در احکام، گفتم این آیات یک طیف را می گوید، اگر این بحث برود در بحث های خود قیامت، دیگر می شود «كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» ولی اساساً، این آیه را بگذارید در کنار این آیه، سوره مبارکه سجده آیه ۵ صفحه ۴۱۵، این دیگر اصلاً تدبیر آسمان و زمین است «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ» در یک روزی که «كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» دیگر «كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» هم ندارد. یعنی این آیات دارد در لایه های مختلف همدیگر را پوشش می دهد.

یک موقع هست «أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» است، این «ثُمَّ يَعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ» اصلاً ماجرای ظهور، چون ماجرای قیامت و نزدیک شدن به قیامت است، ماجرای عروج است، عروج نقطه نیست، عروج یک «يَعْرِجُ» با فعل مضارع است. هر روزش طول می کشد. «يَعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ» این در یومی که مقدارش هزار سالی است که شما دارید، تسبیح بیندازید با آن. یعنی یوم کار هزار سال را می کند. می شود یوم کار هزار سال را بکند؟ بله! شما این را برکت در زمان نمی دانید؟ این چگونه اتفاق می افتد؟ اصلاً با امام اتفاق می افتد، حالا این ها را بعداً در روایاتش می بینید، می خواهم مقدمه چینی کنم و این مقدمات را باید یادتان باشد. بحث بسیار مهمی است و حتی پیامدهای بسیار مهمی برای زندگی امروز دارد، یعنی شخص باید برود سراغ علوم حضوری، یعنی علوم حضوری باید خیلی برایش قدر باشد. و امام هم این کار را می کند، امام هم در این موقف قرار می گیرد، امام امروزه غیر امام زمان امیرالمومنین است. امام در چه موقعی قرار می گیرد؟ امام خودشان می دانند در پیشا ظهور و پیشا قیامت هستند، در موقف پیشا قیامت شما از حضرت انتظار داشته باشید، که کسی دچار فرج شخصی شود، که امام در او تصمیم بگیرد، که زمانش بشود زمان ولایی، چون هزار تا کار می شود در این زمان انجام داد. در واقع خیلی واضح تر می تواند این اتفاق بیفتد. چون خود امام در این جایگاه قرار گرفته، در لبه بحث عروج قرار گرفته. که آن موقع این کار «أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» است.

یک مقداری ذهنتان نسبت به این مفهوم گرم شود، این مفهوم یک مقداری خاص است از مفاهیم حوزه بحث های مهدویت، یکی دوتا روایت هم برایتان عرض کنم، می خواهم به شما بگویم اینکه گفتند حرکت افلاک بطیء می شود، حتی به ثبات می رسد. حرکت افلاک به ثبات می رسد، این مدلی می شود، اصلاً معنی این حرف ها یعنی چه؟ در بحار جلد ۵۲ صفحه ۳۳۹ دارد «فَيَمُكُّ عَلَى ذَلِكَ سَنَعِ سِنِينَ» آن موقع حضرت هفت سال «مِقْدَارُ كُلِّ سَنَةٍ» هر یک سالش «عَشْرُ سِنِينَ» هر یک سالش ۱۰ سال است. این ۷ سال هر یک سالش ۱۰ سال است. «مِنْ سِنِيكُمْ هَذِهِ» اصلاً اینکه «مِنْ سِنِيكُمْ هَذِهِ» این سنین امروztان، حضرت یک ۷ سالی هستند که هر سالش ۱۰ سال شماست. می خواهم تصور همچنین معنایی را بگویم «ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَكَيْفَ تَطُولُ السَّنُونَ» سال چگونه طول می کشد؟ یعنی سال چگونه کش می آید؟ «قَالَ يَا مَرْءَ اللَّهِ تَعَالَى الْفَلَكَ بِاللُّبُوثِ وَقَلَّةِ الْحَرَكَةِ» خدا به فلک امر می کند که ثابت باشد و حرکتش کند شود. «فَتَطُولُ الْأَيَّامُ لِدَلِكِ وَالسَّنُونَ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ» فلکی ها می گویند «إِنَّ الْفَلَكَ إِنْ تَغَيَّرَ فَسَدَ» اخترشناس ها می گویند اگر فلک تغیر پیدا کند فاسد می شود، «قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ الزَّنادِقَةِ» خیلی غلط کردند این حرف را می زنند! «فَأَمَّا الْمُسْلِمُونَ فَلَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ» برای مسلمون این اتفاق نمی افتد. «وَقَدْ شَقَّ اللَّهُ الْقَمَرَ لِنَبِيِّهِ» مگر خدا برای نبی اش شق القمر نکرد؟ «وَرَدَّ الشَّمْسُ مِنْ قَبْلِهِ لِيُوشَعَ بْنِ نُونٍ» ما «رَدَّ الشَّمْسُ» را برای چند پیغمبر داریم، یعنی می خواهند بگویند حتی به این شانس مادی هم، یعنی جواب «زَّنادِقَةُ» را هم می دهند، یعنی با علم خودشان جواب خودشان را هم می دهند. اما این طرف یک معانی دیگری را هم برمی تابد. «بِطُولِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّهُ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»

روایت دیگر در غیبت طوسی دارد «ان القائم يملك ثلاثمائة سنة و تسع سنين» ۳۰۹ سال دوره حضرت است، «كما لبث أهل الكهف في كهفهم» کما اینکه اهل کهف ۳۰۹ سال در کهفشان ماندند، استقرار حضرت هم ۳۰۹ سال است. یک بحث بود که قبلاً هم این بحث را خدمتان عرض کرده بودم، و آن این است که آیا حضرت دارد از سنت‌های گذشتگان استفاده می‌کند، چون می‌گفتند همه سنن گذشتگان در سنت مهدوی هست، آیا این است یا نه، برعکس است. همه نوعی مقدمه برای حضرت هستند. یعنی همه یک کارهایی کردند، یادتان هست اولوالعزم بودن رسل به چه معنا بود؟ به معنای صاحب عزم نبود، به این معنا که ما داریم که «فَاضْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» یا «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» صاحب عزم بودن این بود که برای جریان آخرالزمانی مهدوی دارد کار می‌کند، یعنی در برنامه‌اش آن هست یا نیست. اگر در برنامه‌اش آن هست و دارد آن کار را مقدمه چینی می‌کند، آن می‌شود صاحب عزم. می‌شود پیغمبر اولوالعزم. اگر آن کار را برنامه‌ریزی نمی‌کند پیغمبر اولوالعزم نیست، پیغمبر است ولی اولوالعزم نیست. به عبارتی همه انبیاء از آنجایی که، خوب دقت کنید غایت انتها اتفاق می‌افتد ولی علت غایی، در ابتدا قرار دارد. می‌دانید که غایت در انتهاست، ولی علت غایی در ابتداست. یعنی شما مقصدی را که دارید تصور می‌کنید درست است بعداً به آن می‌رسید. اما در حقیقت چیزی که دارید تصور می‌کنید، یعنی علت غایی‌اش در ابتداست، علت غایی جزء چیزهایی است که در ابتدا اتفاق می‌افتد، جزء علل است. و علل پیش از معلول اتفاق می‌افتد.

لذا بحث این نیست که حضرت مهدی (عج) دارند از سنن ماقبل استفاده می‌کنند، اینجوری نیست. بلکه اساساً سنن ما قبل اتفاق افتاده برای مقدمه چینی برای حضرت. اینکه کسی ۳۰۹ در غار باشد یک معنی‌ای دارد، ضمن اینکه دارد حاکمیت می‌کند ولی حاکمیتش در غار است با یک سری دیگر. این‌ها ۳۰۹ ساله قضیه را درک می‌کنند «مِمَّا تَعُدُّونَ» این‌ها ۳۰۹ ساله هستند، یک عده ۷ ساله هستند، یک عده ۷۰ ساله هستند، یک عده یک تعداد سال دیگر هستند. این چیزها به دوره‌های مختلف خورده، یعنی یک توجیهش این است. جواب سوال: بله یک وجه الجمعش این‌هاست که گفتند ۳۰۹ سال مثلاً، چون در همانی که ۳۰۹ سال است اعداد دیگری هم هست، بحث این است. یک نوع جمع بندی این است که این اعداد، اعداد بی‌ربطی است که گفته شده، این هم که فرض کنید سندهایش مخدوش است، این اعداد را می‌گذاریم کنار. «و اذا تعارضتا تساقطا» و این چیزها. یک نوع وجه الجمعش اصلاً بحث زمان ولایی است، چون زمان بر اساس «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» است، «بِنُورِ رَبِّهَا» است، اشراق ارض اینجوری است دیگر، چون اینجوری است و بنور الامام، نه به نور شمس، به عبارتی درک از شمس درک نور امام است، درک «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است. چون اینجوری است زمان‌ها متفاوت می‌شود، و آن موقع در همین حالت فتوحاتش، یعنی قبل از استقرار، بعضی‌ها گفتند ۳۰۹ سال، گفتند ۷۰ سال، ۱۰ سال، عده‌های مختلفی که در اینجا گفتند، این اعداد را اینجوری می‌شود جمع کرد.

اینکه گفتند «يملك ثلاثمائة سنة و تسع سنين» که حضرت چقدر مالک هستند؟ ۳۰۹ سال. حالا این از ابتدایش هست تا انتهایش، از ابتدایی که شروع می‌کنند تا انتهایش ۳۰۹ سال است. اصلاً این اعداد قیامتی فهمیده می‌شود یا دنیوی؟ می‌خواهم به شما بگویم دستگاه معادله قضیه «مِمَّا تَعُدُّونَ» یک جور دیگر می‌شود، ولی یوم از آنجایی که شما می‌شمارید «أَلْفَ سَنَةٍ» اینکه حالا «أَلْفَ سَنَةٍ» خودتان می‌دانید که در زبان عربی این شبیه (هزار دفعه بهت گفتم!) است، این‌ها یک سری عدد کثرت است، که ممکن است یک جایی ۷۰ سال باشد، یک جایی ۲۰۰ سال باشد، یک جایی هم هزار سال باشد. این اعداد، اعداد محدّد نیست، اصلاً قاعده این اعداد بودنش نیست. بستگی دارد به حالات شما که این چقدر می‌شود. چون «مِمَّا تَعُدُّونَ» است دیگر، هرچقدر که شما می‌شمارید، حالا شما چقدر می‌شمارید؟ بستگی دارد شما این‌ها را چقدر می‌شمارید. آن موقع است که «كما لبث أهل الكهف في كهفهم» که انگار با حضرت در غار هستند. «يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً، يفتح الله شرق الأرض و غربها، و يقتل الناس حتّى لا يبقى إلاّ دين محمد صلى الله عليه و آله، يسير بسيرة سليمان ابن داود» به سیره سلیمان و داود.

جواب سوال: اصلاً خود این که یک نفر قرار بوده ۱۰۰ سال عمر کند، ۸۰ سال عمر کند، منتها ۸۰ سالش کش می‌آید. یعنی چرخ فلک کندتر می‌چرخد، این ۸۰ سالش یک دفعه می‌شود ۵۰۰ سال! ولی انگار ۸۰ سال است، این ۸۰ سالش ۵۰۰ سال

است. حتی اینکه در اول الزمان گفتند اینجوری است که عمرها طولانی‌تر بوده، شاید بعضی‌هایش برگردد به همین نگرش، اینجوری نبوده که عمرشان طولانی‌تر بوده، به عبارتی چرخ فلک یک مقداری در آن‌ها سریع‌تر نمی‌گذشته. شما وقتی به سمت قیامت حرکت می‌کنید، چرخ فلک اولاً یک چیز شخصی پیدا می‌کند. حالا من باید توضیح بدهم که زمان ولایی یعنی چی، زمان ولایی در مقابل زمان طبیعی، که زمان ولایی به شدت کند است. برای همین است که شما در مدت اندکی در زمان ولایی، شخص ممکن است یک عالم خروجی بدهد. و طی‌الزمان بکند به عبارتی. مثل طی‌الارض چگونه است که شخص می‌رود در یک نقطه دیگری از زمین، طی‌الزمان که بکند، می‌بینید که دارد زمان را طی می‌کند. حالا اگر این را به عنوان زمان ولایی توضیح بدهیم واضح‌تر می‌شود. تا آنجایی که به یک حضور و ثبات محض می‌رسد، اگر این‌گونه شود که دیگر هیچی، زمان کلاً از بین می‌رود. یعنی این دور امام چرخیدن، واقعا تولید یک نوعی از زمان می‌کند. می‌خواهم این را عرض بکنم که زمان هر کسی را با زمان کسی دیگر متفاوت می‌کند، و برکت در رزق و زمان او را هم به همین دلیل متفاوت می‌کند.

باشد تا این بحث را بیشتر توضیح بدهیم.